

آیا صدای شیرین همان اندیشه نظامی است؟

دکتر فرزانه یوسف‌قنبری*

چکیده

با بررسی منظومه خسرو و شیرین از نظرگاه روان‌شناسی تحلیلی می‌توان دریافت که این منظومه، دو صدایی است. بدین معنی که صدای غرا و سرکوبگر نظامی در برابر صدای خاموش قهرمان مؤنث داستان قرار می‌گیرد و همین صدای خفه و خاموش شخصیتی مانند شیرین بر بانگ غرای نظامی غلبه می‌کند. در حقیقت عملکرد و رفتار موقرانه شیرین که بر ساخته داستان پرداز است بر صدای سرکوبگر شاعر غلبه می‌کند. علاوه بر این با دیدی روان‌شناسانه مشخص می‌شود نه تنها آنیمای شاعر در داستان‌پردازی مؤثر بوده است، پیر خردمند نیز در شکل‌دادن به شخصیت شیرین بی‌تأثیر نیست.

واژه‌های کلیدی

نظامی، شیرین، یونگ، پیر خردمند، ساخت‌شکنی

مقدمه

منظومه خسرو و شیرین داستان زن است و عشق، زن و تعقل، زن و نگاه مردسالارانه. روایت تقابل عشق است و هوس، افسانه حرمان زن ایرانی و «تراژدی» غربت و ناکامی اوست.

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول، گروه زبان و ادبیات فارسی، دزفول، ایران.

گویی کائنات، گناه^۱ و فتنه را زاییده زن می‌انگارد.^۲ زنی که خداوند پاک، نجابت، عفت و مهر مادری را با او به عرصه رسانید. داستانی که حول محور شیرین می‌چرخد موضوعی تراژیک است، موضوعی که نماد بارز اعصار است. داستان خسرو و شیرین داستان نجابت و آبرومندی زن ایرانی است، زنی که با استواری در محدوده ممنوعه سنت، عشق پاک خود را پایمال آداب اجتماعی می‌کند تا «چو ویسه در جهان بد نام نگردد». این داستان به رغم این که به ظاهر پایانی شیرین و در خور برای محبوبه دارد اما در حقیقت نشان‌دهنده ناکامی و محرومیت اوست. او برخلاف دیدگاه سراینده که نظرش پرورده اندیشه‌های مردسالارانه است؛ اولین و آخرین عشق پاک خویش را نصیب شاهزاده‌ای زن‌باره و هوسران می‌کند که زن را می‌خواهد تا او را «چو گل بویی کند اندازد از دست». شیرین وفادار به اولین عشق خود در گیر و دار

۱- در این باره جوزف کمبل Joseph Campbell در قدرت اسطوره در پاسخ به این سؤال که در داستان مسیحی آفرینش آدم مار اغواکننده است یا حوا می‌گوید: در سنت کتاب مقدس که ما به ارث برده‌ایم زندگی فاسد است، مار موجودی است که گناه را به جهان می‌آورد. و زن موجودی است که سیب را به دست مرد می‌دهد. یگانه پنداشتن زن با گناه، مار با گناه، و زندگی با گناه چرخشی است که در کتاب مقدس، در اسطوره و آموزه هبوط، به کل این داستان داده شده است. (ص ۷۹، قدرت اسطوره)

۲- در رساله ضیافت افلاطون در این زمینه چنین آمده است: انسان در آن روزگاران شکلی گرد داشت و پشت و پهلوهایش دایره‌ای را تشکیل می‌دادند. از آن گذشته دارای چهار دست و چهار پا و دو چهره کاملاً همانند هم داشت که در دو طرف سر و بر روی گردن که آن هم گرد و دایره شکل بود قرار داشت. همچنین چهار گوش و دو آلت تناسلی نیز داشت این موجود مانند بشر امروز روی دو پا می‌ایستاد و به هر طرف که می‌خواست حرکت می‌کرد ولی هر گاه می‌خواست که تند بدود از هر هشت دست و پای خود استفاده می‌کرد و چرخ زنان به جلو حرکت می‌کرد. این موجودات قدرتی فوق العاده و غروری بی‌پایان داشتند. این موجودات قدرتمند و مغرور به دنبال راهی بودند تا از آن طریق به آسمان روند و به خدایان حمله برند از این روی زئوس خدای خدایان در آسمان شورایی تشکیل داد تا ببینند که چگونه از عهده این انسان‌ها برآیند. در نهایت زئوس به این نتیجه رسید که باید بشر را ضعیف‌تر سازد پس تصمیم گرفت که آنان را از وسط دو نیم کند تا هم ضعیف‌تر شوند و هم عده پرستندگان افزایش یابد. زئوس آغاز کرد به دو نیم کردن انسان‌ها آن گاه آپولون را فرمان داد تا هر یک از نیمه‌ها را گرفته و سر وی را بر روی گردنش بچرخاند و رویش را به طرف بریدگی بگرداند تا بشر با دیدن آثار بریدگی آرامتر و مطیع‌تر گردد و از غرورش بکاهد. و بدین گونه انسان‌های نخستین به دو نیمه شدند و هر یک از آن دو نیمه دور مانده از اصل خویش روزگار وصل خویش را باز جست و با تلاش به اتصال با نیم دیگر بازوان خویش را بر گردنش حلقه می‌زد تا مگر از او دور نماند و به حالت پیشین خود بازگردد. (صص ۸۳-۷۹)

کلنجارهای عاشقانه درمی‌یابد که خسرو نیمه گمشده^۱ وی نیست ولی وفاداری، عفت و تابو رها کردن اولین عشق و پیوستن به دیگری را مانع است.

خلاصه داستان

داستان از جایی آغاز می‌گردد که هرمز فرزند انوشیروان خسرو را به خاطر بی‌رسمی‌هایی مجازات می‌کند. خسرو دل‌آزرده از مجازات پدر، نپایش انوشیروان را به خواب می‌بیند. او در خواب، خسرو را در قبال پذیرفتن تنبیه سخت پدر، به چهار امر بشارت می‌دهد. اولین مژده، وصال با دلارامی است که «کزو شیرین‌تری دوران نبیند»^۲ بشارت بدین وصال نمایانگر پیام آیمای خسرو به اوست. به نظر یونگ چنین رؤیاهایی، رؤیاهای بزرگند. به نظر وی رؤیای بزرگ از ذهنیتی سرچشمه می‌گیرد که کاملاً بشری نیست. به نظر زمزمه‌ای نشأت گرفته از طبیعت است، از زیبایی و سخاوتمندی و البته گاه خشونت. اگر بخواهیم این ذهنیت

۱- در رساله ضیافت افلاطون در این زمینه چنین آمده است: انسان در آن روزگاران شکلی گرد داشت و پشت و پهلوهایش دایره‌ای را تشکیل می‌دادند. از آن گذشته دارای چهار دست و چهار پا و دو چهره کاملاً همانند هم داشت که در دو طرف سر و بر روی گردن که آن هم گرد و دایره شکل بود قرار داشت. همچنین چهار گوش و دو آلت تناسلی نیز داشت این موجود مانند بشر امروز روی دو پا می‌ایستاد و به هر طرف که می‌خواست حرکت می‌کرد ولی هر گاه می‌خواست که تند بدود از هر هشت دست و پای خود استفاده می‌کرد و چرخ زنان به جلو حرکت می‌کرد. این موجودات قدرتی فوق‌العاده و غروری بی‌پایان داشتند. این موجودات قدرتمند و مغرور به دنبال راهی بودند تا از آن طریق به آسمان روند و به خدایان حمله برند از این روی زئوس خدای خدایان در آسمان شورایی تشکیل داد تا ببندیشند که چگونه از عهده این انسان‌ها برآیند. در نهایت زئوس به این نتیجه رسید که باید بشر را ضعیف‌تر سازد پس تصمیم گرفت که آنان را از وسط دو نیم کند تا هم ضعیف‌تر شوند و هم عده پرستندگان افزایش یابد. زئوس آغاز کرد به دو نیم کردن انسان‌ها آن گاه آپولون را فرمان داد تا هر یک از نیمه‌ها را گرفته و سر وی را بر روی گردنش بچرخاند و رویش را به طرف بریدگی بگرداند تا بشر با دیدن آثار بریدگی آرامتر و مطیع‌تر گردد و از غرورش بکاهد. و بدین گونه انسان‌های نخستین به دو نیمه شدند و هریک از آن دو نیمه دور مانده از اصل خویش روزگار وصل خویش را باز جست و با تلاش به اتصال با نیم دیگر بازوان خویش را بر گردنش حلقه می‌زد تا مگر از او دور نماند و به حالت پیشین خود بازگردد. (صص ۸۳-۷۹)

۲- یکی چون ترشی آن غوره خوردی چو غوره زان ترشویی نکردی

دلارامی تو را در بر نشیند کزو شیرین‌تری دوران نبیند (ابیات ۱ و ۲ ص ۵۷)

را توصیف کنیم بدون شک اساطیر باستان و یا انسان‌های بدوی بیشتر گویا هستند تا تکیه کردن بر خودآگاهی انسان امروزی.^۱ و باز به نظر او: رؤیاهای بزرگ و مهم به ضمیر ناخودآگاه جمعی افراد وابسته است، همچنین به این موضوع که راه انتقال آن وراثت است. فرضیه ارتباط رؤیای خسرو با نظریه یونگ زمانی قوت می‌گیرد که از ابتدای منظومه عشرت‌طلبی خسرو را مد نظر داشته باشیم. برای او وصال با زیبارویان امری دور از ذهن و خلاف میل باطنی نیست. او عشرت‌طلبی است هوسران که ناخودآگاه تحت تأثیر آنیمای درون است و این گونه زمینه تصاحب زیبارویی چون شیرین در اعماق وجودش پی‌ریزی می‌شود. هر چند پیام آنیما از جانب انوشیروان نیای وی است ولی نمی‌توان مژده وصال با شیرین را جدای از آنیمای خسرو انگاشت. مژده دیگر به دست آوردن مرکبی است شب‌دیز نام «که صرصر در نیابد گرد گامش».^۲ سوم رسیدن به تختی است: «که باشد راست چون زرین درختی»^۳ و در نهایت نوازنده‌ای بارید نام «که بر یادش گوارد زهر در جام».^۴ خسرو پس از سر برآوردن از این خواب خوش، همنشین خردمندان شده منتظر تعبیر رؤیای خویش است تا این‌که ندیم خاص وی، شاپور جهان‌دیده که از نقاشی، جهان را به مانی دیگر مژده می‌داد از زنی فرمانروا به نام مهین‌بانو که همه اقلیم اران تا به ارمن را زیر

۱- انسان و سمبولهایش، ص ۶۳.

-۲

وزان بر خاطر گردی ندیدند

که صرصر در نیابد گرد گامش

(ابیات ۳ و ۴، خسرو و شیرین ص ۵۷)

دوم چون مرکبت را پی بریدند

به شبرنگی رسی شب‌دیز نامش

-۳

وزان تن‌دی نشد شوریده بخت

که باشد راست چون زرین درختی

(ابیات ۵ و ۶، همان)

سیم چون شه به دهقان داد تخت

به دست آری چنان شاهانه تختی

-۴

در آن پرده که مطرب گشت بی‌ساز

که بر یادش گوارد زهر در جام

(ابیات ۷ و ۸، همان)

چهارم چون صبوری کردی آغاز

نواسازی دهندت بارید نام

آیا صدای شیرین همان اندیشه نظامی است؟ [۱۴۵]

سیطره خود دارد سخن به میان می‌آورد. نکته جالبی که در توصیف مهین بانو «شمیرا» جلب توجه می‌کند ابیاتی از زبان شاپور در وصف مهین بانوست که او را بی‌شوی معرفی کرده و اتفاقاً علت شادمانی وی را در زندگی همین امر مطرح می‌کند:

ندارد شوی و دارد کامرانی به شادی می‌گذارد زندگانی
ز مردان بیشتر دارد سترگی مهین بانوش خوانند از بزرگی

(خسرو و شیرین، ب ۱۳ و ۱۴)

این دو بیت یکی از موارد متناقضی است که در جای جای منظومه با آن مواجهیم. شیرین هر چند به ظاهر محکم، سرسخت و غیر قابل نفوذ است ولی در حقیقت ناکام و محروم است. گویی نیمه دیگر وی خسرو نیست یا لاقلاً خسروی هوسران و زن باره شایستگی این همه وفاداری شیرین را ندارد.

مهین بانوی آزاده، قدرتمند و صاحب ثروت، جز برادرزاده‌ای زیاروی در این زندانسرای پیچ در پیچ کسی ندارد. برادرزاده‌ای زیبا، باکره و عقیف:

هزار آغوش را پر کرده از خار یک آغوش از گلش ناچیده دیار

(همان، ص ۶۲، ب ۱)

پس از توصیف زیبایی شیرین و بیان عفت و پاکی وی، خسرو، بدین گفت شاپور از شیرین، دل می‌بازد به گونه‌ای که: «فراغت خفته گشت و عشق بیدار». عشق یا هوس، خسرو را بر آن می‌دارد تا شاپور را به طلب یار، روانه ارمن کند. نکته‌ای که در این قسمت قابل توجه است عاشق شدن خسرو از طریق شنیدن اوصاف زیارویی شیرین نام است؛ شاید بتوان گفت که از نگاه آیینی هیچ امری بی‌معنی، تهی و بی‌هدف نیست؛ آدمی باید معنای آن را دریابد. عاشقی از طریق شنیدن اوصاف!

چنان آشفته شد خسرو بدان گفت کزان سود نیاسود و نمی‌خفت

(همان، ص ۶۳، بیت ۹)

آغاز عشق

در این منظومه خسرو ابتدا با دیدن رؤیایی که پیام «آنیما»یش را بدو منتقل می‌کند و سپس با شنیدن اوصاف دختری زیاروی، عاشق وی می‌گردد. آغاز عشق از جانب خسرو به

صورت «ارکی تایپ» یا صورت مثالی قوم ایرانی حائز اهمیت است. زن همواره باید محبوب و معشوق باشد و در مرحله دوم برای این که دختر نیز پسر را بشناسد لازم است باز به گونه‌ای غیرمستقیم اطلاعاتی از او داشته باشد. پس شاپور برای آشنا کردن شیرین با خسرو تمثالی از خسرو نقاشی کرده بر سر راه شیرین می‌نهد.

خجسته کاغذی بگرفت در دست به عینه صورت خسرو در او بست
 بر آن صورت چو صنعت کرد لختی بدوسانید^۱ بر ساق درختی

(همان، ص ۶۹، ابیات ۵ و ۴)

شیرین با دیدن تصویر، ناخواسته بدان دل می‌بندد.

نگهبانان بترسیدند از آن کار کز آن صورت شود شیرین گرفتار
 دریدند از هم آن نقش گزین را که رنگ از روی بردی نقش چین را

(همان، ص ۷۰، ابیات ۱۲ و ۱۳)

نمایاندن تصویر به شیرین سه بار تکرار می‌شود و تکرار خود می‌تواند بیانگر اهمیت موضوع باشد. پس از این که او برای سومین بار تصویر را مشاهده می‌کند به دست خویش تمثال را برگرفته مانع از این می‌شود تا کنیزکان نابودش گردانند. و این گونه است که شیرین در مرحله‌ای پس از خسرو، از طریق دیدن تمثال وی ناصبور و بی‌آرام احساس عشق می‌کند. او جسورانه جهت یافتن صاحب تمثال مأمورانی اجیر می‌کند. در این گیرودار است که شاپور نمایان می‌شود. شیرین وی را نزد خود فراخوانده از صاحب تصویر نشان می‌طلبد. شاپور می‌خواهد تا دور از اغیار نشانی‌های صاحب تمثال را بازگو کند. هر چند شیرین این گستاخی را تاب نمی‌آورد اما چه کند که گرفتار عشق است. از شاپور می‌خواهد برای رفع شوریدگی یاریش کند. شاپور راوی عشق خسرو می‌گردد تا جایی که شیرین:

بدان آمد که صد بار افتد از پای به صنعت خویشتن می‌داشت برجای

(همان، ص ۷۸، بیت ۱۵)

او انگشتی نشانمند به شیرین می‌دهد و راهنمای او برای رسیدنش به مشکوی خسرو می‌شود. شیرین با اغفال مهین بانو زن خردمندی که پندهایش راهگشای اوست؛ به بهانه شکار از قصر خارج می‌شود.

پیر خردمند

سخن از مهین بانو زنی خردمند و آگاه است. نمادی از خرد درون که در منظومه به گونه مهین بانو تجسد یافته است. و باز اندکی مکث راجع به پیر فرزانه^۱ و بررسی نظر یونگ در این مورد بی‌مناسبت نمی‌نماید. به نظر یونگ پیر فرزانه مظهر خرد موروثی است؛ حقیقتی تجربی که سرشتی و غریزی شده و میلیون‌ها بار زیسته است، قسمی خرد ذاتی که با ما زاده می‌شود و هماهنگی تمامی ساختار زیستی و روانی خود را مدیون آنیم، تجربه کهنی که هنوز در رؤیایها و غرایزمان آشکار می‌شود. این همان جنبه ذهنی یا معنوی یک واقعیت مطلقا ذاتی است که آن را غایت‌مندی موجود زنده می‌نامند.^۲ و باز در جای دیگر جهت روشن شدن وضعیت پیر فرزانه که در نظریه یونگ جزو سرشت هر فرد محسوب می‌شود و گاه نیز تجسد بیرونی می‌یابد با این مطلب مواجهیم که یونگ در عنفوان جوانی دریافت که شخصیتی مسن و صاحب اقتدار یا یک ندای تجربه در درون ساختار شخصیت او جای دارد. وی این جنبه از شخصیتش را شخصیت شماره ۲ نامید. او طی دوره تأمل در نفس، این پیر مرد فرزانه را فیلیمان (philemon) نامید که اسم اندیشمندی عارف در دوره یونانی‌گرایی است. اگر صبور باشیم و قدری تأمل کنیم، پیر مرد فرزانه به ما یاری خواهد کرد تا مسایل دشوار ریاضی یا مسایل اخلاقی را حل کنیم.^۳

۱- در عرفان اسلامی نیز با پیر فرزانه مواجهیم در کتاب تخیل خلاق در عرفان ابن عربی از هانری کربن: ابن عربی مرید خضر معرفی شده است او را در زمره صوفیانی دانسته اند که اویسی قلمداد شده اند این نکته همان راه حل ارائه شده برای مسئله رابطه میان نفس فردی با عقل فعال است. همچنین داشتن مرشدی به نام خضر یک ساحت فراتاریخی و متعالی به فرد می‌بخشد جهت توضیح بیشتر ر.ک به صص ۱۱۰-۱۰۸ کتاب تخیل خلاق در عرفان ابن عربی.

۲- سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه، ص ۶۱.

۳- ر.ک: اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، ص ۶۸.

تجسد خرد درون

در مورد تجسد یافتن خرد درون به صورت شخصیتی ملموس توجه به نظریه جولیان جینز خالی از لطف نیست. او در این باب چنین می‌گوید: «در هر موقعیت جدید، هنگامی که خدایان وجود ندارند، این انسان نیست که عمل می‌کند بلکه یکی از اقسام‌های پیش‌آگاهی است که موجب عمل او می‌شود. برای اقسام‌های پیش‌آگاهی چهار مرحله در نظر گرفته شده است که عبارتند از ابژکتیو یا همان مشاهده ساده خارجی، مرحله درونی که همان احساس‌های درونی خاص هستند، مرحله سوژکتیو که روندهای ذهنی است و مرحله ترکیبی. اقسام‌های مختلف در یک نفس خودآگاه به هم پیوسته می‌شوند. این اقسام‌ها کاملاً واضح در معانی «ایلیادی» به صورت‌های زیر معنی شده‌اند: «توموس» که احساسات درونی در پاسخ به بحران‌های محیطی است. «فرن»ها که خاستگاه مرحله ابژکتیو است، فرن‌ها اطلاعات را در خود دارند و شاید اطلاعات را حفظ می‌کنند گاه این اطلاعات از جانب یک خدا و گاه از جانب انسانی دیگر است. پس تجسد یافتن خرد یا اندیشه درونی را می‌توان این گونه توجیه کرد. در فرهنگ ما مشاور و خیرخواه زن و دختر همواره پیرزنی آگاه و دانا بوده است؛ این که چرا پیرزن آگاه مشاور و امین زن است از لحاظ تن‌شناختی روان زن قابل بررسی است. از نظر زیست‌شناختی اعمال مغزی زنان کمتر از مردان جانبی شده است، یعنی توانایی ذهنی زنان در هر دو نیمکره پخش شده است؛ پس می‌توان به این نتیجه رسید که کارکرد زبان در زن‌ها در نیمکره راست مغزشان قوی‌تر است. پس این امر یادگیری غیب‌گو شدن را در زن‌ها آسان‌تر می‌کند. پس زن با توجه به توانایی فیزیولوژیکی خود می‌تواند راهنمای خوبی باشد.^۲ در ناخودآگاه هر فرد بر اساس همان ناخودآگاه تباری، خردمندی جهت تعقل و راهنمایی وجود دارد.

زن خردمند قوم ایرانی

۲- ر.ک: خاستگاه ذهن در فرو پاشی ذهن دوجایگاهی. صص ۲۸۶ و ۲۸۷.

۳- ر.ک: خاستگاه ذهن در فرو پاشی ذهن دوجایگاهی، صص ۳۷۱ و ۳۷۲.

چون در میان اقوام ایرانی همواره زن مرکز توجه بوده و هست این خرد و نصیحت و خیرخواهی در مورد وی بیشتر جلب نظر می‌کند و وجود زن خردمند ضروری به نظر می‌رسد. چون پند مهین بانو سبب برجستگی شخصیت شیرین در کل منظومه می‌گردد پس می‌توان چنین برداشت کرد که مهین بانو در داستان همان نقش پیرزن راهنما یا پیر خردمند را بازی می‌کند و از این جا به بعد است که درمی‌یابیم نظامی از طرفی راوی داستانی عاشقانه ظاهراً به نفع شیرین است و از طرف دیگر نظر خاصی در مورد زن دارد. در موارد متفاوتی شاهد گفتگوی درونی شیرین هستیم. در حقیقت نبرد میان خیر و شر که گاه این نبرد درونی آشکار شده و یک طرف آن به مهین بانو تبدیل می‌شود. جولیان جینز به زیبایی سرنخ فیزیولوژیک آن را تنش درونی ناشی از تصمیم یا تضاد می‌داند، همان امری که برای درک بهتر آن با توهمات و ندهای درونی بیماران اسکیزوفرنیک ملموس تر به نظر می‌رسد.^۱ اینجا نه تنها باز با خرد درون که در ابتدا به صورت مهین بانو تجسد یافته بود همچنین با ندای درونی وی نیز مواجه هستیم. وفاداری شیرین حتی به عکس و تمثال خسرو جلب توجه می‌کند، او باید حتی به تصویری که دل باخته وفادار باشد (گرفتاری میان سنت‌های جامعه). او در راه رسیدن به مشکوی خسرو، جوانی برومند را سوار بر اسب می‌بیند و با دیدن او دلش می‌لرزد اما در نهایت نتیجه کلنجار رفتن‌های درونی این می‌شود که حتی اگر جوان برومند، صاحب تمثال باشد باید پشت پرده و با عزت او را ببیند و بخواند.

و گر هست این جوان آن نازنین شاه نه جای پرسش است او را در این راه
مرا به کز درون پرده ببیند که بر بی‌پردگان گردی نشیند

(همان، ص ۹۱، ابیات ۱۰ و ۱۱)

۱- ر. ک: خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی، ص ۲۸۴.

زن و آنیمای نظامی

نظر خاص نظامی در مورد زن است؛ حتی در منظومه‌ای که قهرمان آن (شیرین) وفاداری را به حد اعلای خود رسانده است از بی‌وفایی زنانه می‌گوید. شیرین چنانکه پیش‌تر اشاره شد به عکس خسرو نیز وفادار است پس چه عاملی سبب این گونه نظریه‌پردازی نظامی شده است؟ اینجا نیز شاید بتوان پای آنیمای سراینده را به موضوع کشید. نظامی چنان درگیر آنیمای خویش است که حتی در تضاد با موضوع منظومه، مخالف وضعیت زن در این داستان است. پس این گونه است که نظامی از طرفی راوی داستان عاشقانه‌ای ظاهراً به نفع شیرین است و از طرف دیگر نظرات خاصی در مورد زن دارد. با این اوصاف می‌توان به سهولت شالوده‌شکنی را در ساختار داستان خسرو و شیرین نظامی دریافت. گسست‌های موجود در متن از یک طرف و برداشت‌های متنوع از طرف دیگر سبب شده است تا منظومه دوصدایی باشد؛ از یک طرف صدای نظامی است که در مقابل وضعیت قهرمان داستان به دنبال سرکوب کردن زن است و از طرف دیگر صدای خاموش شیرین است و در نهایت همین صدای خاموش غلبه یافته و جایگاه شیرین به عنوان زن قهرمان تثبیت می‌گردد.

ساختار شکنی در منظومه

با استفاده از زاویه دیدی خاص که برگرفته از روانشناسی تحلیلی یونگ است می‌توان نگاهی ساخت‌شکنانه به داستان داشت. طبق نظریه ساخت‌شکنی «ذهن تاویل‌گر در کنار بهره‌گیری مستقیم از اثر به مدد تجربه‌های ذهنی و یافته‌های فلسفی و زیرساخت‌های گوناگون فکری خود، دست به تاویل می‌زند.» (امامی، ۱۳۸۲، ۲۳) از طرف دیگر طبق نظریه رولان بارت منتقد فرانسوی: (امامی، ۱۳۸۶، ۴۸) کار خواننده متن همانند اجراکننده قطعه‌ای موسیقی است. همان‌گونه که هر قطعه موسیقی در اجرای نوازنده بار دیگر خلق می‌شود، اثر ادبی نیز در خوانش خواننده دوباره زندگی و موجودیت می‌یابد. همچنین موضوع مرگ مؤلف و مقاله بارت در این زمینه نیز حایز اهمیت است. وی طبق این نظریه تأکید بر درک اثر با توجه به وضعیت مؤلف، نویسنده یا شاعر را شیوه‌ای ظالمانه می‌داند. وی هر چند بر نقش خواننده در خوانش و درک و دریافت اثر تأکید می‌ورزد ولی درک صحیح را ناشی از خوانش فعال اثر

می‌داند، چون خوانش فعال توسط خواننده‌ای هوشمند سبب بازتولید متن می‌شود در حالی که خوانش غیر فعال تنها متن را مصرف می‌کند.^۱ با درک دوصدایی بودن اثر می‌توان از یک طرف به شالوده‌شکنی در منظومه خسرو و شیرین پی برد و از طرف دیگر این کار را با نظریه مرگ نویسنده رولان بارت توجیه کرد. پس شیرین در اصل صاحب صدایی خاموش اما تأثیرگذار و موفق می‌باشد. بیان نظامی با روند داستان در تناقض است و این بیان که مخالف روند داستان است از نگاه مردسالارانه شاعر نشأت می‌گیرد؛ او چنین می‌سراید:

زنان مانند ریحان و سفالند	درون سو خبث و بیرون سو جمالند
نشاید یافتن در هیچ برزن	وفا در اسب و در شمشیر و در زن
وفا مردی است بر زن چون توان بست	چو زن گفستی بشوی از مردمی دست

(همان، ص ۱۹۰، ابیات ۱ و ۲ و ۳)

این ابیات دقیقاً در تضاد با وضعیت وفاداری زن و بی‌وفایی مرد در منظومه است که گویی مطلوب طبع نظامی نبوده پس با اظهار چنین نظراتی سعی کرده است چهره زن را طبق نظر خود نمایان سازد.

زن موجودی فرعی

بسی کردند مردان چاره‌سازی	ندیدند از یکی زن راستبازی
زن از پهلوی چپ گویند برخاست	مجوی از جانب چپ جانب راست

(همان، ص ۱۹۰، ابیات ۴ و ۵)

زن هم از دنده چپ مرد به عنوان موجودی فرعی برای مرد آفریده شده و هم از همان ابتدا گناهکار است چون عامل اصلی هیبوط آدم است. نکته‌ای که جلب توجه می‌کند از دنده چپ برخاستن حواست که خود مقابل راست است. در فلسفه صورت‌های سمبلیک از ارنست کاسیرر جانب راست چون محل برخاستن خورشید است قابل اهمیت است اما زن تاریکی و غروب است زن از دنده چپ مرد به وجود آمده پس جنبه‌ای فرعی دارد و برای مرد ساخته شده است. نگاه نظامی به زن در ابیات بالا نگاهی توراتی است. با توجه به این‌گونه نگرش

۱- ر.ک: در آمدی بر هرمنوتیک در ادبیات، نصرالله امامی، ص ۵۰.

نظامی، نمی‌توان راستبازی را از موجود پدید آمده از جانب چپ انتظار داشت. این نکته کهن الگویی و اسطوره‌ای مورد توجه تعداد زیادی از نظریه‌پردازان قرار گرفته است که در ادامه به مواردی در این زمینه اشاره خواهد شد. جوزف کمبل فکر هبوط در سنت کتاب مقدس را چنین توصیف می‌کند: 'مار موجودی است که گناه را به جهان می‌آورد و زن موجودی است که باعث اغوای آدم می‌شود پس زن با گناه، مار با گناه و زندگی با گناه دوری است که در اسطوره هبوط به کل داستان داده شده است. همچنین اذعان می‌کند که فکر هبوط در سنت کتاب مقدس گویای آن است که طبیعت بدان گونه که می‌شناسیم فاسد است، جنسیت به خودی خود فاسد است و مؤنث به منزله چکیده جنسیت فاسدکننده. کمبل در جواب این سؤال که چرا مسؤلیت هبوط به گردن حوا افتاده است پاسخ می‌دهد که زنان نماینده زندگی هستند. مرد جز از طریق زن وارد عرصه زندگی نمی‌شود، لذا این زنان هستند که ما را به این دنیای تقابل دوگانه و رنج می‌آورند.

چه بندی دل در آن دور از خدایی کز او حاصل نداری جز بلایی

(همان، ص ۱۹۰، ب ۶)

زن دور از خدا، مایه بلا و بی‌وفاست که طبق مسایل مطرح شده فوق موجود برآمده از دنده چپ باید این گونه باشد.

اگر غیرت ببری بسا درد باشی و گر بی‌غیرتی نامرد باشی

برو تنهام از شادی برآور چو سوسن سربه آزادی برآور

(همان، ص ۱۹۰، ابیات ۸ و ۷)

به نظر نظامی تنها ماندن بهتر از زن اختیار کردن است، اینجا با نظری کاملاً متفاوت با وضعیت مهین بانو روبه‌رو می‌شویم.

ندارد شوی و دارد کامرانی به شادی می‌گذارد زندگانی

(همان، ص ۵۸، ب ۱۳)

از یک طرف توصیف زندگی شاد مهین بانو با «بی شوی» بودنش و از طرف دیگر پند وی به همجنسان که: «برو تنها دم از شادی برآور!»^۱ به ظاهر چنین تناقضی نتیجه دیدگاه خاص نظامی به زن است هر چند قهرمان منظمه‌ای که می‌سراید زنی مثبت است و خود نیز به این مسئله معترف، اما دیدگاهش نسبت به این موضوع بر بیانش غلبه دارد.

نکته قابل توجه دیگر این که نظامی زمانی به سرودن خسرو و شیرین، اولین منظومه عاشقانه‌اش می‌پردازد که خود در حال تجربه عشقی واقعی با کنیزکی قپچاقی، آفاق نام است^۲ اما به رغم این وضعیت و با توجه به خصوصیات بارز، برجسته و مثبتی که شخصیت اصلی داستان (شیرین) دارد باز از زن بد می‌گوید و همان‌طور که پیشتر اشاره شد شاید تأثیر آنیمای نظامی بر او باشد که برخلاف همه شواهد و قراین از زن بد گوید یا همان اندیشه کهن الگویی باشد که زن را همزاد فساد، فتنه و شیطان می‌داند.

وضعیت بارز شیرین سبب سرودن ابیات زیر می‌شود:

مرا هم دم بر آن آرد ستیزش که خیز استغفرالله خون بریزش
به گیلان در نکو گفت آن نکو زن می‌آزار، ار بی‌آزاری، نکو زن

(همان، ص ۲۶۹، ابیات او ۳)

خسرو، شیرین را در شکارگاه قصر مهین بانو درمی‌یابد؛ دو دل‌داده محو وصال همدیگرند که اندرز مهین بانو زن خردمند که گویی تجسد خرد درون شیرین است رخ می‌نماید. او شیرین را به حفظ پاکدامنی سوگند می‌دهد.

نباید کز سر شیرین زبانی خورد حلوای شیرین رایگانی

(همان، ص ۱۲۱، بیت ۱۴)

-۱

برو تنها دم از شادی برآور چو سوسن سر به آزادی برآور

(همان، ص ۱۹۰، بیت ۸)

۲- این عشق برای شاعر ذهنی و ناملموس نبود و در همان زمان‌ها شاهد عشق واقعی یک همسر قپچاقی به نام آفاق که دارای در بند برایش فرستاده بود، کام جانش را شیرین کرده بود و داستان با زندگی خود او شباهت‌هایی داشت. همه این عوامل او را به سرودن داستانی که در آن عشقی والا و پاک تجلی یابد، برمی‌انگیخت. (تحلیل آثار نظامی، کامل احمدنژاد، ص ۲۵)

گویی مهین بانو از زن بارگی و هوسبازی خسرو باخبر است یا همان گونه که قبلاً ذکر شد طبق نظر جولیان جینز بر اساس ویژگی‌های بیولوژیکی وجود زن، وی می‌تواند آینده‌نگر باشد و مشاور خوبی برای دیگران. پس برادرزاده را گوشزد می‌کند که مبادا ناموس را نادیده انگاشته از خسرو فریب خورد.

فرو ماند^۱ تو را آلوده خویش هوای دیگری گیرد فرا پیش

(همان، ص ۱۲۱، بیت ۱۵)

شیرین به عشق‌بازی با خسرو می‌پردازد بدون این که از حد عفت و پاکدامنی فراتر رود در برابر درخواست وصال خسرو، برای توجیه او شادکامی و نیکنامی را با هم می‌سنجد و نیکنامی را بر شادکامی برتری می‌دهد. از او می‌خواهد نام نیکش را نگرداند و توصیه می‌کند که هر دو از خود و خدای خویش شرم داشته باشند. نکته قابل توجه برتری خرد شیرین بر عشق اوست، همان خردی که گاه در اندرز مهین بانو متبلور می‌شود. خسرو لایه می‌کند اما بی‌نتیجه است. این تلاش بی‌حاصل سبب عصبانیت وی و جدایی از شیرین می‌شود.

خسرو پس از این ناکامی به طرف روم حرکت کرده مریم دختر قیصر را به همسری برمی‌گزیند. از طرفی شیرین پس از جدا شدن خسرو پشیمان شده با ندامت، آه و ناله سر می‌دهد. وضعیت دوگانه شیرین میان فرخ سروش آسمانی و دیو هوس و برتری سروش آسمانی بر هوس نشانی دیگر از برتری خرد است. در این گیرودار و در وضعیتی که ناشی از تنش میان تضادهای درونی شیرین است با برتری تعقل و خرد مواجه می‌شویم. شیرین نزد مهین بانو (زن خردمند) رفته پذیرای نصایحش می‌گردد. نصیحت مهین بانو به شیرین صبر و بردباری است.

به درگاه مهین بانو گذر کرد ز کار شاه بانو را خبر کرد
دل بانو موافق شد درین کار نصیحت کرد و پندش داد بسیار
که صابر شو درین غم روزکی چند نماند هیچ کس جاوید در بند

(همان، ص ۱۶۸، ابیات ۵ و ۶ و ۷)

اندرز مهین بانو و خرد شیرین با هم یار شده جوششی ناشناخته از اعماق روان تاریخی او با ذهن هشیارش درآمیخته از پستوخانه ذهن نگاهی عاقلانه با بهره‌گیری از روان

۱- فروماند: فروبگذارد، رها سازد

تاریخی(ضمیر ناخودآگاه جمعی) در پیش می‌گیرد. می‌توان گفت خرد مهین‌بانو و تعقل شیرین هم سویند؛ پس فرضیه‌ای که بیشتر در مورد تجسد خرد درون شیرین به عنوان مهین‌بانو مطرح شد اکنون قوت می‌گیرد. اما مهین‌بانوی خردمند که گویی خردش انباشته از خاطره‌های میلیون ساله و آستن بسیاری از رازهاست وفات می‌یابد. شیرین از این پس بدون راهنمایی‌های مهین‌بانو باید با تکیه بر خرد درون خویش راه را از چاه باز شناسد. او به جای مهین‌بانو که همان خرد درونی شیرین است بر اریکه حکمرانی تکیه می‌زند اما هنوز یاد یار سفر کرده را با خود دارد و از آن رهایی نمی‌یابد. شیرین هر چند در سلطنت داد می‌گستراند ولی بی‌دل است و بی‌رای، در عشق یک قبله برگزیده و وفادار است. حرمان و ناکامی را برای شیرین، که نمادی از زن ایرانی است این گونه رقم زده‌اند چون به کام رسیدن برای زن توجه به احساسات عمیق وی است توجه به ویژگی ذاتی و نهادین وی. پس از اطلاع از همسری مریم با خسرو، شیرین چنین می‌گوید که: از عاشق شدن خود پشیمانم و به خطا و اشتباه خود مقرر. هر چه از عشق و دوست داشتن نزد خسرو گفته‌ام دروغی بیش نبوده است از این معامله بیزارم و حاضرم به دادار سوگند یاد کنم. اگر با نادانی گرفتار چنین دامی شده‌ام اکنون با دانایی از این دام خود را رهایی می‌بخشم. به نظر نظامی ابراز ناراحتی شیرین از وصال خسرو با مریم افسانه‌ای بی پایه و تهدیدی مادگانه است، تهدیدی که به نظر نظامی، خاص زن است زنی که احساس بر تعقلش برتری دارد؛ پس هر چه می‌گوید از عقل به دور است. شیرین پس از عتاب‌های «مادگانه» سبک شده از شاپور می‌خواهد پیامش را به خسرو رساند و ادامه دارد تا این که در نهایت خسرو به وصال شیرین می‌رسد.

اوج وفاداری شیرین در منظومه زمانی درک می‌شود که با صحنه خودکشی او بر نعش خسرو در دخمه‌اش مواجه می‌شویم. اگر او درخواست وصال شیرویه را می‌پذیرفت ملکه‌ای با عزت و قدرتمند می‌شد اما شیرین وفادار است حتی تا پای جان، پس باید بر نعش همسرش خود را فنا سازد تا مبدا به بدنامی شهره تاریخ گردد. آری مرگ پایان آرکی تایپ شیرین است آرکی تایپی که در تاریخ با شکست روبه‌روست شکستی حماسی. شکست حماسی ظاهری شیرین و باطنی زجرآور دارد.

نتیجه

با بررسی منظومه خسرو و شیرین از نظر گاه روانشناسانه روشن شد مسایل متناقض چشمگیری در رابطه با زن در داستان وجود دارد؛ این تناقضات را با عناصر اندیشه یونگ و دیدگاه‌های خاص نظامی مورد تحلیل و بررسی قرار دادیم و در نهایت مشخص شد که از یک طرف آئیمای نظامی و از طرف دیگر اندیشه‌های مرد سالارانه او در دو صدایی شدن متن تأثیر بسزایی داشته است. همین امر سبب بروز اندیشه‌هایی ضد زن در برابر موقعیت و جایگاه والای شیرین و مهین بانوی خردمند در داستان شده است.

منابع و مآخذ

- ۱- احمد نژاد، کامل. تحلیل آثار نظامی گنجوی. تهران: انتشارات پایا.
- ۲- افلاطون. ضیافت. محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۷.
- ۳- امامی، نصرالله. ساخت شکنی در فرآیند تحلیل ادبی. چاپ اول، نشر رسش، ۱۳۸۲.
- ۴- امامی، نصرالله. درآمدی بر هرمنوتیک در ادبیات. چاپ اول، اهواز: نشر رسش، ۱۳۸۶.
- ۵- بیلکسر، ریچارد. اندیشه یونگ. حسین پاینده، چاپ اول، تهران: نشر آشیان، ۱۳۸۷.
- ۶- جینز، جولیان. خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دو جایگاهی. خسرو پارسا و دیگران، ج ۱ و ۲ و ۳، چاپ اول، تهران: آگاه، ۱۳۸۶.
- ۷- کرین، هانری. تخیل خلاق در عرفان ابن عربی. انشاءالله رحمتی، چاپ نخست، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۴.
- ۸- کمپل، جوزف. قدرت اسطوره. عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۹- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. خسرو و شیرین. با تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ اول، تهران: برگ نگار، ۱۳۸۱.
- ۱۰- یونگ، کارل گوستاو. انسان و سمبل‌هایش. محمود سلطانیه، چاپ ششم، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۶.
- ۱۱- یونگ، کارل گوستاو. سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه. چاپ اول، تهران: انتشارات کاروان، ۱۳۸۷.